



۲۰۱۷/۰۵/۰۷



احسان الله مایار

بسمه تعالی

نامه سر گشاده به عنوان برادر حکمتیار

بازگشت و رسیدن تان را به خاک آبائی افغان ها به نظر نیک نگریسته امید وارم که با کمک خالق توانا و با همکاری و دلسوزی مردم ستم کشیده و رنج دیده ما مصدر خدمتی به نفع خاک و ملت افغان شده بتوانید. مردم و خاک ما به صلح و امنیت و به زیست با همی در فضای آزادی و برادری احتیاج دارد و هر آنکه کوچکترین قدمی مؤثر در بر آورده شدن این راه خیر بگذارد قدم شان بالای چشمان ما. انگیزه نوشتنم یاد از تعداد دوستانم است که روح پاک شان در تار و بود زندگیم پیوند عمیق داشته که در وجدانم ندای شان زنده زنده استند.

اسم جنرال عبدالحکیم کتوازی و یاد وی، تا روزیکه ختم زندگیم روی این سیاره که از روز ازل تعیین گردیده، در ذهنم باقی خواهد ماند و به آن ارج خواهم گذاشت. با آن مرد فرهیخته و وطن دوست مسلمان در اواخر اکتوبر سال ۱۹۹۳ بعد از اختتام اجلاس شورای مشورتی در هوتل سربینای کویت، بلوچستان، همدیگر را برادر وار در آغوش محبت گرفتیم و خدا حافظی نمودیم و این دور شدن از همدیگر ابدی بود و زندگی آن مرد افغان توسط چند فیر تفنگچه کدام نامرد خاتمه یافت. چرا؟

دوست ایکه در زمان آرامی و صلح با امنیت در افغانستان با هم نشست و بر خاست داشتیم و این دوستی تا ختم زندگی وی ادامه داشت، یادش نزدم گرامی خواهد بود. اسم و شهرتش از سرزمین آبائی ما به جهان علم و دانش راه داشت و سید بهاء الدین مجروح کسی بود که افغانستان را در محافل ثقافتی، سیاسی معرفی می نمود.



از آغاز قیام ملت افغان علیه کشور اشغالگر شوروی و دست نشانندگان وی قشر روشن فکر افغان در مبارزات سیاسی سهم داشتند و در یکی از کنفرانس های بین المللی، KSZE در مادرید پایتخت اسپانیه که موازی به آن اجلاس کنفرانس بین المللی سوسیالیست ها نیز دایر بود، اشخاصیکه در عکس از چپ به راست: همایون شاه آصفی، آقای شپون، داکتر جلیل شمس، داکتر سید بهاء الدین مجروح و اینجانب، دیده می شود مستقیم و یا غیر مستقیم علت تجاوز شوروی را در افغانستان به اذهان جهانیان رسانیدیم و علیه آن احتجاج نمودیم.

به خاطر دارم که در یکی از روز های زمستان اول صبح دوست بزرگوار و استاد گرامی ام مرحوم داکتر محمد یوسف بمنزل تلفون کرد و با تأثر گفت: "بچیم ! این نامردها بهاء الدین مجروح را کشتند- با پاچا (سید شمس الدین خان مجروح) و پروین جان (صبیه شان) تماس بگیر و سرشته پرواز شان را به پشاور کن." پاچا صاحب با دختر شان پروین جان، دو انسان پناه گزین در یک کشور بیگانه که در چهره های شان بیچارگی و درد از دست دادن پسر و برادر به وضاحت دیده می شد، روانه پشاور بودند تا عزیز خود را به خاک بسپارند. چرا؟

تنها به نسبت انتشار ارقام احصائیوی که پادشاه سابق افغانستان، محمد ظاهر شاه در بین پناه گزینان افغانی در کمپ های زیر اداره کمیشنری پاکستان بیشتر از ۷۰ فیصد طرفدار دارند؟ یاد از دوستی می کنم که سر سپرده افغانستان بود و با جرأت از بازگشت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه حمایت می کرد. صحبت از مرحوم عبدالرحیم چینزائی است. وی را یکی از مردان راسخ در عقیده که مردانه وار در متن می جنگید می شناختم و به وی احترام داشتم.

به یاد دارم که شبی در منزل مرحوم داکتر یوسف خان در نیویود آلمان هیئت اجرائیه "جمعیت تحکیم وحدت" جلسه ای داشتیم که مرحوم چینزائی در حوالی ۸ شب از مونشن تلفون کرد و با داکتر صاحب صحبت نمود. مرحوم چینزائی وقتیکه شنید که دوستان گرد هم جمع استند به اطلاع داکتر صاحب رسانید که وی خود را هر چه زودتر به مجلس میرساند تا گفتنی های خود را بسمع دوستان برساند. فاصله بین مونشن و نیویود بیش از سه صد کیلومتر است، اما این فاصله در تصمیم چینزائی خالی وارد نمی کرد و خود را حوالی نصف شب در نیویود رساند. صحبت جالب وی فکر انسان را به درستی به صحنه وقایع در افغانستان و پاکستان می کشانید و قرار گذاشته شد که به زودی در پاکستان با هم ببینیم. او رفت و چند روز بعد شنیده شد که وی اختطاف گردیده و در بین شهر پشاور و چار سده غائب گردیده است. باز هم چرا؟ دوست عزیزم داکتر امین فرهنگ شاهد جریان است.

همچنان به یاد دارم شبی جگرن غلام دستگیر با سیمای مردانه و چشمان نافذش در هوتل دینز پشاور برای خداحافظی نزد آمده تا فردا برای آزادی پارچه از خاکش با همسنگرانش رهسپار وردگ شود. او رفت و دو روز بعد برایم احوال رسید که بین میرامشاه و سرحد با مابینی تصادم کرده و از این جهان چشم پوشیده است. و از روزی یاد می کنم که معلم گل زرین، یکی از قوماندانان سرشناس حزب اسلامی در گنر، خداحافظی کرد و به جبهه رفت و چند روز بعد با پای از زانو به پایان قطع شده به شفاخانه به عیادتش رفتم. امید وارم که در قید حیات باشد و محبت و احترام مرا به شخصیت خود احساس کند.

برادر حکمتیار ! به خاطر خواهید داشت که قرار بود رهبران سه تنظیم، که بنام ملی گراها شهرت داشتند، در میدان وسیع "کچه گهری" پشاور به حضور بیش از یک صد هزار اتباع افغانی از ائتلاف شان با جبهه متحد و همبستگی جهادی اعلیحضرت محمد ظاهر شاه را با بیانیه های خود به سمع مردم برسانند و نظر شان را در مورد مطالبه کنند، لیک شما بدون از فیصله قبلی در اجلاس مداخله نموده و سهم گیری تان را در آن اعلام نمودین. رهبران سه تنظیم بمنظور جلوگیری از کدام حادثه غیر مترقبه و بر خورد به جلسه حاضر نشدند و شما با دبدبه خاص لیک معمول برای شما به مجلس آمدید و قبل از رسیدن به کمپ گروه های مربوط حزبی با صدای بلند: "قائد - قائد - قائد" شما را بدرقه می کردند.

شما که یک خطیب توانا بوده و در آن وقت برخوردار از انرژی جوانی بودین، تا توانستید پروسه تشریک مساعی پادشاه را در جهاد رد نموده و بدون آنکه به دیگران امکان اظهار نظر و یا صحبت را داده باشید ختم مجلس را اعلام نموده و اجلاس بزرگ از هم پاشیدین.

این بار اول نبود که شما در برابر "جبهه متحد" عکس العمل نشان داده بلکه در طول جهاد علیه ظاهر شاه و جبهه متحد که خواسته بیش از ۷۰٪ مردم افغان بود، در محافل و حلقات کوچک و بزرگ جبهه گرفته اید. برادر و دوستم همایون شاه آصفی چندین بار با شما ملاقات نموده و پیام پادشاه سابق افغانستان را که هیچ گونه ادعای به قدرت رسیدن ندارند، رسانده و همکاری شما را تقاضا نموده است.

از اینکه پادشاه سابق افغانستان به عهد خود وفا دار بود ثبوت آنرا در اجلاس "لویه جرگه اضطراری" به وضاحت کامل دیدیم و شاهدیم. فکر نمی کنید اگر ظاهر شاه خود را در برابر کرزی کاندید می نمود وی برنده می بود؟ لیک محمد ظاهر شاه بزرگتر از آن می سنجید که در قالب ذهنی دیگران گنجانده شده بتواند.

برادر محترم! شاید به یاد داشته باشید که در یک پرواز از فرانکفورت تا دوی چند ساعت پهلوی هم نشسته و باز هم در مورد "جبهه متحد" صحبت نمودیم و شما هر بار این مفکوره را به گونه ای رد نموده اید. ما متیقن بودیم که بحران افغانستان را نمی توان زیر قیادت ارگان های نیدخل کشور های میزبان حل نمود و امروز شاهدیم که سنجش پادشاه سابق افغانستان و مؤیدین مفکوره شان در ست بوده و "اژدهای خودی" که مؤلف آن خود را در راه آزادی افغانستان فدا کرد در افکار آنها حاکم نبوده بلکه نجات افغانستان و ملت افغان مطرح بوده و بس.

آخرین بار با شما در اواخر دهه سال های قرن بیستم در تهران دیدیم. به یاد خواهید داشت که شما از هیئت اجراییه "جریان صلح قبرس" که در تهران گرد هم آبی داشتند، دعوت نمودید تا با شما ببینند و صحبت کنند. اکثر اشتراک کنندگان اجلاس به منزل شما آمدیم و شما با محبت از همه پذیرائی نمودید. تفاوت آنی که در ذهنم رخ داد مشاهده بین حکمتیار ایکه وی را در پشاور می شناختم و حکمتیار ایکه تحت حمایتی آخوند های ایران میزبان ما بود و در تهران زندگی می کرد. در این صحبت ها باز هم شما مخالف با ساختمان جبهه متحد بوده و نظر تان را واضح بیان نمودید.

برادر حکمتیار! شمه از این رویداد ها را به خاطر از آن ها یاد نمودم، زیرا انسان ها بنابر حکم طبیعت فراموش کار استند و همچنان بدان اشاره نمودم که انسان هائی وجود دارد که هنوز در قید حیاتند و شاهد عینی می باشند. گذشته ها را نمی توان نا دیده گرفت و انتباه گرفتن از گذشته ها انسان را از کذب و کژ روی ها می رهند.

برادر حکمتیار! شما در حساس ترین مقطع زمانی به وطن مشترک ما باز گشته اید و متیقن باشید که با بزرگترین مسئولیت تاریخی رو به رو بوده که آن را تنها و تنها با درایت و محبت به خاک و ملت، طوریکه در بیانیه اخیر تاریخی تان در کابل یاد نمودید، در پیشگاه قضاوت ملت افغان اداء دین کرد و برائت گرفت.

دشمنان وطن مشترک ما در صدد نا بودی افغانستان دست بهم داده و مذبحخانه می کوشند تا در تفرقه اندازی بین اقوام افغان مملکت را به سوی بحران لاینحل بکشانند.

امروز متوجه خواهید بود که منشأ بدبختی های حاضر در افغانستان که در سال ۱۹۷۸م بالای ملت و خاک افغان ها نازل گردیده آگاهانه در لابلای مه و غبار از انظار عامه کتمان می شود و انگشت های اشاره، به سوی آنایکه در راه آزادی و اعلائی کلمه الله مبارزه کرده اند، بلند بوده و حامیان آنها گلو پاره می کنند.

مختصر کلام از امکاناتی که به شما میسر گردانیده شده بایست به حراست از تمامیت افغانستان و به نفع وحدت ملت افغان و قطع کُشت و خون و نابودی دست آورد های ملت افغان استفاده نموده نگزارید که دشمنان مشترک ملت افغان اندیشه های سالم وطن دوستان و آزادی خواهان افغان را به ذباله دانی تاریخ پرتاب کنند. از بارگاه الهی برایتان موفقیت در راه تأمین صلح و امنیت استدعا می نمایم. و من الله التوفیق

